| تاریخ دریافت:۱۳۹۶/۸/۲۹ | تاریخ پذیرش:۱۳۹۶/۱۲/۱۵ |

رهاورد جامعه‌شناس مسلمان در تنقیح دو گانه ساختار و عاملیت: بررسی موردی سه نظریه

شهلا باقری

دانشیار دانشگاه خوارزمی، ایران، کرج.

sbagheri@khu.ac.ir

رضا نظریان

کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی، ایران، کرج.

rezanzr45@gmail.com

چکیده

«ساختار و عاملیت» ازمهمترین مباحث نظری و بنیادی موجود در جامعه شناسی معاصر است. ساختار و عاملیت هریک دارای ویژگی های مخصوص به خود هستند.ضرورت توجه به این دو عنصر در تبیین پدیده های اجتماعی، منجر به پدید آمدن نظریات متنوعی شده است که هر یک از طریق فرایند متفاوتی، سعی در حفظ اصالت یکی و یا توأمان این دو در یک نظریه اجتماعی دارند. این مقاله با استفاده از روش مقایسه ای، در صدد کشف عناصر مشترک و متمایز موجود در سه نظریه مربوط به تبیین مسأله «رابطه ساختار و عاملیت» است. سه نظریه ای که می خواهند این دو را توأمان مورد توجه قرار دهند. نظریات مورد بررسی نظریهٔ "ساختاربندی گیدنز"، نظریه "تکوین آرچر" و نظریه" اصالت فرد-جمع-رابطه زاهد" است. در این بین، نظریه زاهد، تبیین جامع تری از نوع رابطه ساختار و عاملیت ارائه داده است. نتیجه ای که از مقایسه بین این نظریات حاصل می شود این است که سازوکار و مکانیسم ارتباطی بین ساختار و عاملیت، با استنادات دینی

موجود در نظریه زاهد (به عنوان یک جامعه شناس مسلمان) قادر است نشان دهد که عاملیت به چه صورت به ساختار ارتباط می یابد و نیز ساختار به چه صورت به عاملیت مرتبط می گردد.

کلیدواژگان: جمع، فرد، ساختار، عاملیت، ایدئولوژی، فرهنگ.

مقدمه

تحلیل یک سـونگرانه درتوضیح رابطه سـاختار (زمینه اجتماعی) و عاملیـت (فرد) نوعی نقص در نظریه اجتماعی محسـوب می شـود. چنانچه نقش عاملیت نادیده گرفته شـود، چگونگی به وجود آمـدن رخدادهای تاریخی و اجتماعی در ابهام باقی می ماند و چنانچه نقش سـاختار نادیده گرفته شـود، جامعه بصورت انبوهی از فعالیت‌های تک تک انسـان‌ها که نامرتبط بهم به نظر می رسـند، ترسـیم می شـود. با آگاهی از ضعف یک‌سـویه‌نگری در توضیح رابطه فرد و جامعه، مسأله به این صورت طرح می شود که به چه طریقی می توان فرد و جامعه را بصورت هم زمان در نظریه اجتماعی حفظ نمود، به صورتی که منجر به غلبه یکی بر دیگری نشود؟ در وهله اول به نظر می رسد برای رفع نقص یک سویه نگری در توضیح رابطه فرد و جامعه و حفظ فرد و جمع در نظریه اجتماعی، همین که دستاوردهای نظری فردگرائی و جمع گرائی را با هم در یک نظریه بیاوریم، حل مسأله کرده ایم. اما مسـأله این جا اسـت که برای برقراری پیوند بین این دو سـطح، می بایست عامل ربط دهنده ای وجود داشته باشد تا بتواند به نحو معقول این دو سطح را در یک نظریه ترکیب نماید. به این معنا که نشـان دهد در سـطح تجربی نحوه تعاملات بین فرد و جامعه به چه صورتی رخ می دهد. فرد از چه طریقی در سـاختار موجود در یک جامعه رخنه ایجاد می کند. به همین صورت ساختار موجود در جامعه از چه طریقی بر فرد تسـلط می یابد. سـاختار موجود در جامعه به چه طریقی اجازه انتخاب و گزینش گری به فرد می دهد و مواردی از این قبیل.

برهمین سـیاق یک نظریه کامل در توضیح رابطه فرد و جامعه، می بایسـت علاوه بر شناسـایی عوامل ارتباطی، ویژگی های حاکم بر فرد و جامعه را نیز نشان دهد. به این معنا که فرد انجام دهندهٔ چـه نقشـی در تغییـر و تحولات اجتماعی اسـت و جامعه انجـام دهنده چه نقشـی در این تغییر و تحولات است. بر این اساس مهمترین سوالات قابل طرح بر اساس موضوع تحقیق، بدین قرارند :

۱. در تشکلات اجتماعی فرد و جامعه دارای چه خصوصیاتی هستند؟
۲. چرا از فردگرایی و جمع گرایی یکسونگرانه می بایست دوری کرد؟
۳. رابطه بین فرد و جامعه در یک تشکل اجتماعی به چه صورت است؟
۴. آیا فرد و جامعه از یکدیگر متمایزند یا به یکدیگر متصلند؟

۵. چگونــه فــرد و جامعه بصــورت دو جانبه حفظ می شــوند (بدون اینکــه در یکدیگر منحل گردند)؟

علاوه بر فیلســوفان اجتماعی که به این موضوع پرداخته اند در نظریات جامعه شــناختی متأخر برخی از نظریه پردازان تلاش نموده اند به ســؤالات فوق پاســخی در خور دهند. از این اندیشمندان می توان از بوردیو، هابرماس، گیدنز، آرچر و زاهد نام برد.

در این مقاله می خواهیم از بین این اندیشــمندان به مطالعه و مقایســهٔ ســه نظریه پرداز پرداخته و پاســخ هر یک را به ســؤالات فوق بیابیم. در جمع بندی نهائی به نوعی ارزیابی می پردازیم و قانع کننده ترین پاسخ را به زعم خویش معرفی می نمائیم.

اندیشــمندان مورد توجه ما آنتونی گیدنز، مارگارت آرچر و ســید ســعید زاهد(جامعه شــناس مســلمان ایرانی) می باشند. علت انتخاب این سه اندیشمند شاخص بودن نظریهٔ هر یک از آنان در تبیین این موضوع است. گیدنز در "نظریهٔ ساختار بندی "خود همسان بوردیو و هابرماس در راستای ارائــهٔ نظریه ای منســجم حرکت می کند تا بتواند یک پارچگی پدیــدهٔ اجتماعی را حفظ کند. آرچر در" نظریهٔ تکوین "خود آشکارا بین فرد و جامعه تمایز قائل می شود و زاهد در" نظریهٔ اصالت فرد-جمع-رابطه" خود به عنصر سومی -رابطه- متوسل می گردد که در اندیشهٔ هیچ یک از نظریه پردازان قبل از او وجود ندارد. بنابراین این ســه نظریه پرداز آشــکارا از یکدیگر متمایز می باشــند اما هر سه در پی حل یک مســئله می باشــند که آن هم ترکیب کردن عامل و ساختار و یا توأمان دیدن آن ها در تبیین پدیده اجتماعی است.

روش تحقیق

دراین تحقیق در راستای پاسخ به سؤالات فوق برای کشف عناصر مشترک و متمایز بین سه نظریه" اصالت فرد-رابطه-جمع"، "ساختاربندی" و" تکوین"، از روش تطبیقی استفاده شده است. معیاری که در این تحقیق ســعی بر به کارگیری آن بوده اســت، انتخاب دو سطحی است که دقیقاً با یکدیگر متناظر باشــند. با توجه به موضوع تحقیق، می بایســت مفاهیم مورد اســتفاده نظریــه پردازان دارای سطوح متناظر باشد، به این معنا که هر کدام از نظریه پردازان، مفهوم مورد نظر را در کلیتی مشترک به کار برده باشــند، برای دســتیابی به این هدف، می بایست توضیحات هر یک از نظریه پردازان در مورد مفاهیم اساســی تحقیق که عبارت از : شــرایط اجتماعی یا ســاختار و فرد یا عاملیت، اســت مورد توجه قرار بگیرد. همچنین معیارهای مشــترک به کار گرفته شــده در دو طرف تطبیق، از طریق توضیحاتــی که هر کدام از نظریه پردازان درباره مفهوم مورد اســتفاده خود داده اند، قابل شناســایی

اســت. با آگاهی و به کار گیری این معیار در مطالعات نظری تطبیقی، در این تحقیق، ســعی شــده وجوه اشتراک و اختلاف مفاهیم استفاده شده توسط نظریه پردازان فوق الذکر، شناسایی شود.

۱ -نظریه اصالت فرد-جمع-رابطه

دکتر ســید ســعید زاهد [۱] جامعه شــناس مســلمان ایرانی، صاحب نظریه ای در مورد جنبش های اجتماعی اســت که در طی آن با توجه به اصالت فرد-جمع-رابطه، به توضیح و تشــریح چگونگی توجه همزمان به فرد و جامعه، (بطوریکه منجر به غلبه یک عنصر بر دیگری نشــود)پرداخته اســت. در اینجا شرحی بر مبانی جامعه شناختی و نظریه ایشان آورده می شود.

مبانی منطقی و نظری نظریه

برای آگاهی از مبانی نظریه زاهد، می بایســت با منطق سیســتمی (که ایشــان در نظریه خود از آن استفاده می کنند) آشنا باشیم.

«سیســتم عبارت اســت از یک مجموعه از اجزاء که در ربط با یکدیگر باشــند و هدف خاصی را محقق ســازند. در هر سیستم حداقل ســه عنصر را می‌توان تشخیص داد: اجزاء، روابط و هدف. در بین این ســه عنصر روابط نقش اجزاء در مجموعه سیســتم را مشــخص می کند و با کنار هم قرار گرفتن اجزاء طبق نقشــی که روابط تعیین کننده آن اســت، هدف محقق می گردد.»(زاهد، ۱۳۷۰: ص ۹۳-۹۴ الف). زاهد بر مبناي همین نگاه سیستمي درباره اشیاي عالم مي گوید: «اشیای عالم بر طبق قانون اثرگذاری و اثر پذیری عمومی بر هم موثرند و همین انتقال اثر از یکی به دیگری اثبات مــی کنــد که رابطه ای بین هر دو شــیئی در عالم وجود دارد، عناصر و اشــیای عالــم علاوه بر اینکه وجودشــان منوط به ارتباط اجزای داخلی شان اســت بر یکدیگر نیز موثرند. این تاثیر پذیری دال بر ارتباط اجزاء در خلقت است چرا که تا ربط نباشد چگونه می توان قائل به انتقال اثر شد؟».(زاهد، ۱۳۷۰: ص ۱۰۳-۱۰۴). نگاه سیســتمي زاهد در نگرش او به جامعه نیز نمود مي یابد: «جامعه از سه زیر سیستم سیاست، فرهنگ و اقتصاد تشکیل شده است. اگر جامعه را به یک انسان تشبیه کنیم، سیاست ارادهٔ جامعه، فرهنگ فکر و اقتصاد اعضاء و جوارح آن می باشد.»(زاهد، ۱۳۹۰: ص ۱). جامعــه دارای هویتی واقعی اســت. به این معنــا که جدای از افراد نیــز دارای حضور و تاثیر گذاری اســت. «جامعه یک وجود حقیقی عینی اســت که دارای ســنن مربوط به خویش می‌باشــد، چون

۱. دانشیار بخش جامعه شناسی و برنامه‌ریزی اجتماعی دانشگاه شیراز

جامعه یک وجود حقیقی و عینی است، مسلماً دارای آثاری است که این آثار بر اساس اصل منظم بودن عالم تابع قواعد و قوانین معینی است.»(زاهد، ۱۳۷۰: ص ۱۲۱)

نظریه اصالت فرد-جمع-رابطه

زاهد هر سه سطح فرد-جمع-رابطه را در شناخت پدیده های اجتماعی و تبیین جامع آنها دخیل می داند، بر این مبنا نگرش نظام مند را برای توضیح فعالیت نظری خود بر می گزیند. «از آن جا که پدیده های اجتماعی تک متغیره نیستند و دارای سه جنبه کلی و مشخص می باشند، می باید با یک نگرش نظام مند مورد ملاحظه قرار گیرند. با این نحوه از نگریستن کلیه ابعاد نظری و عملی، خرد و کلان و انتزاعی و عینی موضوع قابل ملاحظه خواهند بود و رابطه بین این جنبه ها با یکدیگر مورد توجه قرار خواهد گرفت.»(زاهد، ۱۳۸۰: ص ۲۳) آنگاه زاهد دلیل اصالت سه عامل فرد، رابطه و جمع را تبیین می کند. در مورد فرد و جامعه این طور می گوید که: «فرد و جامعه دو واقعیت با آثار مخصوص به خود هستند، اگر تاریخ را مرور کنیم نقش افراد مشهور مرتباً بحث شده است، آن ها با رفتار در زمینه اجتماعی خود، با توجه به امکانات و محدودیت های زمان شان عمل نموده اند، اگر نقش افراد را ندیده بگیریم ممکن نیست بتوانیم وقایع را توضیح دهیم، اما اگر شرایط اجتماعی را نادیده بگیریم، تاریخ بصورت صفحات بی پایانی از داستان سرائی در مورد افسانه های افراد معروف در خواهد آمد، فرد خواص خود را دارد و جامعه نیز با خصلت مندی های خویش وجود دارد.»(زاهد، ۱۳۸۷: ص ۳۴) زاهد در مورد عامل رابطه این طور می گوید که: «توجه به (روابط) جهت و اهداف جنبش های اجتماعی را نشان می دهد.»(همان، ۳۳) آنگاه به نقش هر یک از عوامل پیش گفته در یک تشکل اجتماعی اشاره می کند: «می توانیم بین فرد، جامعه و روابط بین شان تمایز قائل شویم اما این سه در هر تشکل اجتماعی از یکدیگر غیر قابل تفکیک هستند، افراد بر اساس صفات شان بر جامعه اثر می گذارند، جامعه با خصوصیات مربوط به خودش آنان را متاثر می کند و روابط اجتماعی نیز نقش خود را به عنوان راهنمائی که قابلیت های افراد را با موقعیت های اجتماعی و بالعکس مرتبط می نماید بازی می کنند.»(همان، ۳۹) زاهد در ادامه عامل رابطه را با بیان مصادیق از ابهام بیرون می آورد: «ایدئولوژی، عامل ربطی جنبش هاست. اعتقادات، قوانین و مقررات، آن چه بعنوان فرصت تلقی می شود و آن چه چنین به حساب نمی آید، چگونگی استفاده از منابع و تبیین راه های عملی تعقیب اهداف جنبش، همه و همه توسط ایدئولوژی رقم زده می شود. ایدئولوژی افراد را به زمینه اجتماعی متصل می کند. قابلیت های افراد از طریق رهنمودهای ایدئولوژیک به فرصت های اجتماعی افزوده می شود و این ترکیب جنبش را در راستای جهتی که

توسط ایدئولوژی مشخص می شود، به حرکت در می آورد.»(همان، ۸۰-۸۱)

زاهد در مقاله «رابطه فرد و جامعه» (مقایسه دو دیدگاه)، این سوال را مطرح می کند که: فرد و جامعه چگونه می توانند در ارتباط با یکدیگر تحقق یابند، بدون اینکه یکی بردیگری غلبه نماید؟ از طرف دیگر اگر این دو وجود مستقل هستند و دارای خصلت های خویشند چگونه می توانند بر یکدیگر اثر بگذارند؟، ایشان با استفاده از تعریف شهید مطهری از جامعه «مجموعه ای از افراد انسان که با نظامات، سنن، آداب و قوانین خاص به یکدیگر پیوند خورده و زندگی دسته جمعی دارند»(مطهری، بی تا: ص ۱۱) می گوید: «غلبه ننمودن یکی بردیگری به یک حائل نیاز دارد و اثرگذاری بر یکدیگر بدون حل شدن در هم نیز باید از طریق یک رابطه مستقل انجام پذیرد، در تعریفی که استاد شهید از جامعه ارائه می کند این عامل پیوند دهنده به نظامات، سنن، آداب و قوانین خاص، معرفی شده است، بنابراین از نظر معظم له این عامل پیوند دهنده و یا عنصر سوم است که می تواند این دو را با هم پیوند دهد، وجود همین عنصر سوم، موجب حفظ اصالت فرد و اصالت جمع، ضمن داشتن تأثیر و تأثر متقابل بر یکدیگر می شود.»(زاهد، ۱۳۶۹: ص ۱۶) «شهید مطهری عنصر سوم یعنی نظامات، سنن، آداب و قوانین خاص را به گونه ای اختیار می نماید که خود وجودی مستقل از فرد و جامعه است و ضمن آن که فرد قادر به اثرگذاری و اثرپذیری از جامعه است، جامعه نیز قادر به اثرپذیری و اثرگذاری بر فرد می باشد.»(همان، ۱۷-۱۸)

زاهد در مورد رابطه می گوید: «رابطه از یک وجود دوگانه برخوردار می باشد، زیرا فی نفسه رابطه دوگانه است، هنگامی که بحث از رابطه می شود بایستی بین دو عنصری که این رابطه برای اتصال آن ها فعالیت می کند، تلفیق صورت بگیرد و رابطه به عنوان یک وجود دوگانه باید به دو سر این طیف متصل باشد، لازمه این اتصال رابطه با آن دو عنصر این است که رابطه از جنس آن دو شود، زیرا اگر جنسیت رابطه متفاوت از آن دو باشد، نمی تواند جزئی از آن ها شود.»(زاهد، ۱۳۸۷: ص ۱۷۰) زاهد معتقد است که به جای قائل شدن به رابطه علی و تعیین اولویت ها برای تبیین ساختار و عاملیت، می بایست به تأثیر و تأثر متقابل فرد و جامعه بر روی هم دیگر اهمیت دهیم. زاهد به تناسب نظریه خود، از پارادایم رئالیستی استفاده می کند، «در پارادایم رئالیستی کم و کیف از هم جدا محسوب نمی شوند و این دو با هم ترکیب می شوند، اگر صرفا بحث کمیت مطرح شود، سوالاتی نظیر اولویت عناصر و نسبت آن ها با یکدیگر مطرح می شود اما هنگامی که کمیت و کیفیت با هم ترکیب می شود، این سوالات پیش نمی آید.»(همان، ۱۶۹) «بحث علیت از مشترکات تمامی مکتب های علمی می باشد و منحصر به روش های اثبات گرایانه نیست، در رئالیسم نیز علت ها مطرح می شود اما بحث اولویت ها و علیت بحثی اثبات گرایانه است که بنده

مورد اســتفاده قرار نداده ام.»(همان، ۱۷۹) «در رئالیسم بدنبال مجموعه ای از علت ها هستیم و نه صرفاً علتی خاص و همچنین در این روش مکانیسم ها را نیز مد نظر قرار می دهیم.»(همان، ۱۷۹)

در یک جمع بندی از نظریه اصالت فرد-جمع-رابطه می توان این طور اذعان نمود که :

اصالــت قائل شــدن زاهد بــرای هر ســه ســطح فرد-جمع-رابطه، دارای اســتنادات اســلامی اســت.[1] زاهد با آگاهی از جایگاه این ســه عنصر در متون دینی، ســعی بر وارد کردن موثر سه سطح فرد-جمع-رابطه در نظریه خود داشته است.

از ســویی زاهد برای جمع اصالت قائل می شــود: «وجود حقیقی جامعه با توجه به دلائل نقلی و عقلی قابل استدلال است.»(زاهد، ۱۳۷۰: ص ۱۲۱) از سوی دیگر برای فرد اصالت قائل شده و فرد را عامل تغییر اجتماعی می داند. و در نهایت با تأثیرپذیری از تعریف استاد مطهری از جامعه، چنانچه دیدیم به عامل رابطه ای که خود را در ســنن و آداب و رســوم متجلی می کند نیز اصالت می دهد.

اجــزای تشــکیل دهنده نظریه زاهد، بصورتــی منظم به یکدیگر مرتبط اند، بــرای نمونه زاهد بر مبنای عامل هســتی شناســی که(تا ربط نباشــد چگونه می توان قائل به انتقال اثر شد؟)، در جامعه شناسی علاوه بر فرد و جمع به عامل ارتباطی هم اصالت می دهد. زاهد، (فرهنگ)را که یک عامل رابطه ای است، مبنای تشخیص قلمروی یک جامعه می داند، بر این اساس در یک قلمرو سرزمینی مشــخص و حتی در گروه کوچکی مانند خانواده، به اندازه شــرایط عقیدتی و فرهنگی متفاوت، می تواند شرایط جامعه ای متفاوت وجود داشته باشد. این مهم نیز با استنادات اسلامی دارای همخوانی اســت.[2] از آنجایــی که زاهد، نگرش واقع گرایانه دارد، هر کــدام از فرد-جمع-رابطه را دارای وجود

---

۱. از جمله آیاتی که دلالت بر اصالت جمع دارند، عبارتند از:
یکم (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ؛ و برای هر امتی اجلی است، پس هنگامی که اجل انان فرا رسد، نه ساعتی انرا پس اندازند و نه پیش)اعراف؛ ۳۴
دوم (كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا؛ هر امتی را به سوی کتاب ان فرا خوانند)جاثیه؛ ۲۸
سوم (كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ؛ برای هر امت کار انان را زینت دادیم)انعام؛ ۱۰۸
چهارم (مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ؛ از میان انان امت میانه رو هستند)مائده؛ ۶۶
پنجم (لَيْسُواْ سَوَاء مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَآئِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللّهِ آنَاء اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ؛ از اهل کتاب امتی قائم هستند، ایات خداوند را در شب می خوانند)ال عمران؛ ۱۱۳
از جمله آیاتی که تأکید بر اصالت فرد داشته و برای فرد به قدرت تغییر اجتماعی قائل است آیه ۱۱ سوره رعد می باشد:
لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ.

۲. در متون اســلامی نیز تأکید فراوان بر این اســت که افرا د بر مبنای عقیده خود شرایط متفاوتی را برای خود رقم می زننــد. ایــن عنصر عقیده یا ایدئولوژی چنانچه زاهد در نظریه خود به کار برده اســت یک عنصر «رابطه ای» بین فرد و

واقعـی و آثار حقیقی مـی بیند، یکی از مهمترین دسـتاوردهای نظری زاهد، همیـن حفظ آگاهانه فرد-جمع-ربطه و تعیین جایگاه و نقش آنها است. اگر بر اساس استدلالهای موجود در این نظریه، معتقد باشـیم که نقش عامل رابطه ای انکارناپذیر اسـت، در مرحله بعد به این دلیل که به این عامل اصالـت داده ایـم، مـی توانیم دقیقا نقش آن و هیئـت های ظاهری متفاوت آن در سـطح تجربی را ملاحظـه کرده و هر گونـه ابهامی را در این خصوص بر طرف نماییم، ملاحظه می شـود که در این صورت قدرت تبیین کنندگی فرد و جامعه افزایش می یابد.

۲-نظریه ساختاربندی[1] آنتونی گیدنز

آنتونـی گیدنز[2] در نظریه سـاختاربندی خود، بـه نحوه تعاملات بین سـاختار و عاملیت توجه کرده اسـت، او بـرای توضیح نحـوه تعاملات بین این دو سـطح از عواملی مانند پیامدهای ناخواسـته و شرایط نادانسته کنش، استفاده می کند که شرح مختصری از نظریه ساختاربندی در ذیل می اید:

در نظریه گیدنز، زیر سـوال بردن هر گونه تقابل بین عاملیت و سـاختار قابل توجه است. گیدنز این گونه توضیح می دهد که: «جامعه صرفاً انبوهی از فعالیت ها در سـطح خرد نیسـت و از طرف دیگـر فقط در سـطح کلان قابل مطالعه نمی باشـد، تحلیل خـرد و کلان هـر دو ناقصند و این که همـواره یکـی از این دو مورد اسـتفاده قرار می گیرد ناشـی از فرض تقابل و تمایـز میان عاملیت و سـاختار اسـت.»(گیدنز، ۱۳۸۴: ص ۱۷-۱۸الف) مانند سه نظریه ای که در این مقاله آورده شده، نظریه گیدنز علاوه بر تعریف ساختار و عاملیت، چگونگی ارتباط آنها با همدیگر را نیز در نظر می گیرد. «بر اسـاس نظریه ساخت یابی، زندگی اجتماعی چیزی بیش از رفتارهای انفرادی تصادفی و اتفاقی اسـت و صرفاً توسـط نیروهای اجتماعی نیز نباید تعریف شود، در آن نظریه عامل انسانی و سـاخت اجتماعی با هم در ارتباطند و تکرار رفتارهای افراد، سـاخت ها را مدام بازسازی می کند، به عبارت دیگر کنش انسـان ها همواره سـاخت را بازتولید می کند و بواسـطه همین بازتولید توسط کنش انسانی، ساخت برای کنش انسان ها محدودیت ایجاد می کند.»(همان، ۱۸) گیدنز عاملیت و سـاختار را دو سـر یک طیف می داند. «گیدنز بر این نظر اسـت که الگوهای کنش و سـاختار به

جمع است. برای نمونه آیه ۲۰ سوره شوری تأکید بر این امر دارد: مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَن كَانَ يُرِيـدُ حَـرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِـهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ. این آیه بیانگر آن اسـت که افراد بر مبنای نوع اراده و عقیده خود، شرایط متفاوت دنیایی و یا آخرتی را برای خود رقم می زنند.

1. structuration
2. AnthonyGiddens

یـک انـدازه معیوب اند، در تـلاش برای فایق آمدن بر این دو گانگی، این موضوع را پیش می کشـد کـه مـا سـاختار و عاملیت را دوگانگی ای به شـمار آوریم که در آن هر دو قسـمت متقابلاً اسـاس یکدیگرند.»(اسمیت، ۱۳۸۳: ص ۲۲۸-۲۲۹)

از نظر گیدنز، «ساختار و عاملیت دو روی یک سکه هستند، هنگامی که از یک طرف به نحوه عمـل جامعـه نگاه می کنیم، کنش گـران و اعمال آن ها را می بینیم وهنگامـی که از طرف دیگر به آن هـا می نگریم، سـاختارها را می بینیم.»(کرایب، ۱۹۹۲: ص ۲-۳) گیدنز با اسـتفاده از مفهوم دو وجهی بودن سـاختار چگونگی ارتباط سـاختار و عاملیت را توضیح می دهد: «مفهوم سـاخت مند شـدن متضمن دو وجهی بودن سـاختار است که به خصلت اساسًـا بازگشتی زندگی اجتماعی مربوط اسـت و وابسـتگی متقابل سـاختار و عاملیت را بیان می کند، منظور من از دو وجهی بودن سـاختار این است که خواص ساختاری نظام های اجتماعی میانجی و محصول کردارهایی هستند که نظام ها را بر می سـازند، سـاختار محدودیت بخش و نیز توانا سـاز است، هر فرایندی از کنش تولیـد چیزی جدید یا عملی تازه اسـت، اما در عین حال وجود کنش منوط به اتصال آن با گذشـته ای اسـت که واسـطه شروع آن کنش است، به این ترتیب ساختار به عنوان مانع کنش محسوب نمی شـود بلکه عاملی ضروری در تولید ان است.»(گیدنز، ۱۳۸۴: ۷۷ ب) «ساختار هم میانجی و هم پیامد عمل هر روزه ای است که کنش گران با آن درگیرند.» (گیدنز، ۱۹۸۷: ص ۸) «قواعد و منابع سـاخت اجتماعی در دسـترس افراد قرار دارند و در این میان کنش گر ماهر[1] با توجه به هر دوی آن ها کنش های خود را تنظیم کرده و زندگیش را مدیریت می کند، این قواعد و منابع در حافظه کنش گـر حضـور دارند و بر عمل او اثر می گذارند، مهارت کنش گر ماهر به او این امکان را می دهد که در شـرایط پیچیده و منحصر به فرد و با توجه به محدودیت ها و امکانات سـاخت، روابط خود را با دیگران مدیریت نماید.»(گیدنز، ۱۳۸۴: ص ۱۹ الف)

«تمـام محدودیـت های اجتماعـی تنها بر حسـب انگیزه ها یـا منافعی که کنش گـران دارند محدودیت به حسـاب می آیند، شـما باید خود را نشـان دهید که مردم همواره شما را به عنوان یک فاعل بپذیرند، فاعلیت محدودیت را مسلم فرض می گیرد اما آن چه فهمش دشوارتر است این است که محدودیت نیز فاعلیت را مسـلم فرض می کند.»(همان، ۱۴۷-۱۴۸) گیدنز با تفکیک عاملیت از نیـت و همین طور با انتخـاب خودآگاهی کاربردی و توضیح آن، نظریه سـاخت یابی خود را به نحو بهتری می نمایاند: «گیدنز کوشش می کند عاملیت را از نیت[2] تفکیک کند، به اعتقاد او بخش

1. competent agent
2. intention

قابل توجهی از مهارت کنش گر، غیر استدلالی است و خود کنش گر نمی تواند دلایل آن را بر زبان بیـاورد یـا بیان کند که چه می داند و چه مـواردی را در نظر می گیرد، به عبارتـی دیگر تجربه عینی اجتماعی بیشـتر ناخودآگاه است تا خود آگاه.»(گیدنز، : ص ۲۰الف) «خودآگاهی کاربردی[1] می تواند به عمل درآید و در عمل موثر باشد هر چند که نتواند به زبان آید، گیدنز در نظریه ساخت یابی بر خودآگاهی کاربردی تاکید می کند و فهم آن را برای فهم کنش اجتماعی بسـیار مهم می شمارد، به رغم این که کنش گر شاید نتواند دلیل عمل خود را بیان کند، عملاً می داند که در شرایط خاص چگونه به زندگی ادامه دهد.»(گیدنز، ۱۳۸۴: ص ۲۰ الف).

فاصله گیری زمانی-فضایی[2] در نظریه ساختاربندی:

گیدنـز بـا اسـتفاده از مفهوم زمان و مکان به توضیح بیشـتری درباره نوع مناسـبات بین سـاختار و عاملیت دست می زند. «زمان و مکان عوامل درونی روابط اجتماعی محسوب می شوند و نسبت به آن خارجی نیستند، اعمال نظم یافته که توسط قواعد و منابع ساخت یافته اند، در مکان و زمان جای می گیرند و در طول سـال ها و دوره ها تداوم می یابند و نهادها را ایجاد می کنند، سـاخت اساساً به صورت عمل کردهای بازتولید شده عاملان در طول زمان و مکان و نیز در قالب خاطراتی که سمت و سـوی رفتار آگاهانه انسـانی را مشـخص می سـازند، متجلی می شود، بر اسـاس نظریه ساخت یابی مسـئله اصلی همین توضیح اعمال اجتماعی نظام یافته در طول زمان و مکان است.»(گیدنز، ۱۳۸۴: ص ۲۲الـف) نکته مهـم در درک مفهوم زمان و مکان در نظریه گیدنز این اسـت که گیدنز این مفاهیم را دور از دسـترس و در جایی جدای از کنشـگر نمی بیند بلکه زمان و مکان را در متن زندگی اجتماعی وارد می کند. «از نگاه نظریه سـاختاربندی، فاصلـه گیری زمانی-فضایی ویژگی عمومی کنش های اجتماعی اسـت، چرا که کنش های اجتماعی در پیوسـتار حضور-غیاب زمانی و فضایی از حضور، فاصله گرفته و به سوی غیبت حرکت می کنند.»(حاجی حیدری، ۱۳۸۸: ص ۲۲۰-۲۲۱) «فاعلیت[3] یک جریان اسـت نه فقط انبوهه ای از کنش های فردی، بنابراین زمان مند بودن[4] با فاعلیت انسانی گره خورده است و لذا با فضا و مکان در ارتباط است، زیرا شما نمی توانید یک فاعل انسـانی بدون کالبد داشته باشـید، یک کالبد فضایی فیزیکی را اشغال می کند و خودش

1. practical consciousness
2. time-space distanciation
3. agency
4. Temporality

را در یک بستر فیزیکی به طرف دیگران معطوف می سازد.» (پیرسون، ۱۳۸۰: ص ۱۵۷-۱۵۸)

از نظر گیدنز، «به طور کلی هر چه گستره زمانی- مکانی نظام اجتماعی بیشتر باشد، یعنی هر چه نهاد آن در زمان و مکان وسیع تری قرار گرفته باشد، در مقابل تغییرات و تأثیراتی که فرد عامل، خواهان به وجود آوردن آن است، مقاوم تر خواهد بود. این حالت به معنی ایجاد محدودیت در حین توان مند نمودن است. گستره زمان-مکان برخی از امکانات را از حیطه عمل انسان می گیرد و در همان حال، مقدورات دیگری را ایجاد می کند.»(گیدنز، ۱۹۸۴: ص ۱۷۱؛ به نقل از: زاهد، ۱۳۸۱: ص ۳۱-۳۲)

نتایج ناخواسته و شرایط نا آگاهانه کنش در نظریه ساختاربندی

علاوه بر بحث زمان و مکان، گیدنز با توضیح نتایج ناخواسته و شرایط ناآگاهانه کنش، به نحوی دیگر چگونگی ارتباط کنش و ساختار را از ابهام بیرون می آورد. «کنش های خودآگاه و ناخودآگاه افراد می تواند نتایج ناخواسته ای[1] داشته باشد، به طوری که گاهی این نتایج ناخواسته می تواند به شرایط ناآگاهانه کنش بدل شود، هم چنین نتایج ناخواسته بعضاً ممکن است در آینده، بازتولید ساختاری شرایط کنش را فراهم کند و موجب تداوم کنش در اینده شود.»(گیدنز، ۱۳۸۴: ص ۲۰الف) «دیمومت زندگی روزمره همچون جریانی از کنش نیت مند رخ می دهد اما کنش ها پیامدهای ناخواسته دارند، پیامدهای ناخواسته ممکن است بطور منظم بازخوردهایی داشته باشند و شرایط ناشناخته ای برای کنش های بعدی پدید آورند.»(کسل، ۱۳۸۳: ص ۱۳۴) ساخت بطور هم زمان به شخصیت و جامعه شکل می دهد اما در هیچ موردی این شکل دادن تام و تمام نیست، به دلیل اهمیت پیامدهای غیرعمدی کنش و به دلیل شرایط ناشناخته کنش. (همان، ۱۷۴)

در یک جمع بندی از نظریه ساختاربندی گیدنز می توان اذعان نمود،

اینکه ساختار هم میانجی و هم پیامد عمل هر روزه ای است که کنش گران با آن درگیرند، نوعی تلخیص نظریات گیدنز است، اما در عین حال نمی تواند معرف ویژه یک نظریه باشد، اینکه خواص ساختاری هم میانجی و هم محصول کردارهای اجتماعی هستند و یا اینکه«قدرت از رهگذر توانایی کنشگران در مطرح کردن دلایل خویش و در تصویب یا مقابله با یک سری فرمان های هنجاری متجلی می شود، اما این توانایی بر شیوه هایی از سلطه تکیه دارد که در نظامهای اجتماعی ساخته شده است.»(جلائی پور، ۱۳۸۷: ص ۳۹۳) و یا مشابه این جملات که بیان

1. unintended consequence

کننده رابطه بین ســاختار و عاملیت اســت، بارها در سایر آثار جامعه شناســی نیز آمده است، برای نمونه آرچر در جمله ای مشــابه می گوید:«فرهنگ، توســط عاملیت انســانی ساخته شده است اما هر شــکلی از کنش متقابل اجتماعی، از فرهنگ گرفته شــده است.»(آرچر، ۱۹۸۶: ص ۷۷-۷۸) باتوجه به مبانی نظری که تا همین جا از گیدنز بیان شــد، می توان نقش ســنت کلاســیک و معاصر جامعه شناســی را در تأملات نظری گیدنز، پیگیری کرد، بعبارتی یکی از وجوه اهمیت کار گیدنز، سعی او در جهت وارد کردن عناصر پویای نظریات گوناگون در نظام نظری خود است.بطور خلاصه می توان گفت:«گیدنز در بحث از ســاختار، قواعد و منابع، اندیشــه هایی را از ساختارگرایی وام می گیرد.در بحث مجموعه های ساختاری، ویژگی های ساختاری و نهادها تحت تاثیر نظریه کارکردی اســت.می توان ردپای تعامل گرایی و بویژه تحلیل نمایشــی را در مفاهیم عادی شــدن و منطقه ای شدن پیدا کرد.مضامین و اندیشه های پدیدارشناسانه و روش شناسی مردمی، در صورتبندی گیدنز از خودآگاهی عملی و اســتدلالی به چشــم می خورند و بالاخره عناصری از نظریه روانکاوی را در بحــث گیدنز از انگیزه های نــا خودآگاه و نیاز به امنیت وجودی می توان مشــاهده کرد.»(مقدس، ۱۳۸۳: ص ۲۳) حتــی بینــش دقیق جامعه شناســانه ای مانند تامل درباره(نتایج ناخواســته کنش) مخصوص گیدنز نیســت و جامعه شناســانی مانند مرتون، بســکار و...، به ان توجه کرده اند.بسکار در مورد پیامد ناخواســته کنش می گوید:«مردم برای بازتولید خانواده هســته ای ازدواج نمی کنند یا برای بازتولید اقتصاد ســرمایه داری کار نمی کنند، اما این، پیامد ناخواســته و نتیجه اجتناب ناپذیر و نیز شــرط ضروری فعالیت آنها است.»(سایر، ۱۳۸۵: ص ۱۱۰) البته گیدنز در همان موضوعات مشــترک نیز، یــادآور تفاوتهای بین مفهــوم خود و دیگران می شــود، برای نمونــه در همین موضوع نتایــج ناخواســته کنش، گیدنز متذکر می شــود که مرتــون پیامدهای پیش بینی نشــده[1]را به کار می بــرد، در حالیکه خود گیدنز از کلمه پیامد های ناخواسته[2]اســتفاده مــی کند، و در تفاوت آن اینطور مــی گویــد که:«پیامدهای یک عمل را می توان پیش بینی کرد، بــدون آنکه بخواهیم آن عمل اتفاق بیافتد.»(گیدنز، ۱۹۸۶: ص ۳۷)

۳-نظریه تکوین مارگارت آرچر

مارگارت آرچر[3]از جمله نظریه پردازانی اســت که به نوعی در صدد مرتبط کردن عاملیت انســانی با

1. unanticipated
2. unintended consequences
3. Margaret archer

نظام های اجتماعی اســت؛ برخی از عواملی که نظریه او را قابل توجه می کند، عبارتند از: معقول شدن نظام ها در زمان در رابطه خود با توان مندی های عاملانه افراد؛ محدود سازی عامل ها بوسیله ســاختار و یا گســترش ساختار بوسیله عاملان؛ علت و معلول شــدن هر کدام از نظام ها و عاملیت انســانی. در ادامه به برخی از نظرات آرچر درباره عاملیت انســانی و نظام های اجتماعی و رابطه آن ها اشاره می کنیم.

آرچــر در میــان نظریه پردازان مورد بحث راه دیگری را در پیش می گیرد. به این شــکل که برای افراد و نظام های اجتماعی هویت قائل می شــود اما آگاه اســت که این هویت هیچ گاه به ســمت شــیء واره شدن نباید سوق پیدا کند. «آرچربا همبسته ســاختن خود با واقعیت گرایی اجتماعی در پی آن بود که دفاع هســتی شــناختی از وجود نظام های اجتماعی را مستحکم سازد، هدف اساسی طــرح او تعهد در اجتناب از شــیئی واره ســازی نظام های اجتماعی با فــرض دفاع از واقعیت آن ها اســت، این موضوع مستلزم مفهوم ســازی افراد و نظام های اجتماعی به عنوان هویت هایی مجزا و متفاوت (اما در عین حال به نحوی وابسته به هم)است.»(پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۲۴) در نظریه آرچر ســطح واقعیت اجتماعی نمود بیشــتری می یابد هر چند آرچر این ســطح را طوری صورتبندی می کند که کاملا با کنش انسانی ارتباط می یابد. «آرچر فکر می کند اصطلاح نظام را می توان در شیوه هایی بکار برد که مکانیکی یا عاری از عاملیت انســانی نباشد، او معقولیتی را عرضه می کند که در عین مربوط کردن آن به کنش، در حد کنش تقلیل نمی کند و توســط آن تنزل نمی یابد، آرچر صرفاً تاکیــد دارد که نظام ها: الف)نســبتاً خودمختارند، ب) بر عامل ها ارجــح اند، و ج)به نحوی علی ثمربخش اند، ضمن آن که این ادعا ها مســتلزم شیئی سازی انسان نیست.»(همان، ۱۲۵) «از نظر هســتی شناسی، ســاختار و عاملیت ضرورتاً بهم مربوط اند و از نظر تحلیلی باید برای ایجاد هر آن چه که رابطه به شــمار می آید از یکدیگر متمایز شوند.» (همان، ۱۲۷) آرچر دوگانگی بین عاملیت و ساختار گیدنز را این گونه نقد می کند که:

«آن گاه که ســاختار و عاملیت، دوگانگی تلقی می شــود، به طور تحلیلــی رابطه جداگانه قابل بررســی بین آن دو وجود ندارد.» ثنویت گرایی از مشــخصه های ویژه اندیشه آرچر است و وی را از گیدنز متمایز می کند. «آرچر بدنبال بســط مفاهیمی از مناســبات گوناگونی است که بین ساختار و عاملیــت وجــود دارد و این مفاهیم در تبیین چرایی موارد ویژه وضع موجود آن ها به کار می روند.» (همان، ۱۲۵-۱۲۶) «اعتراض اصلی آرچر این اســت که گیدنز نمی تواند، حتی در این باره ســوال کنــد که کنش گران چه وقت می توانند امــور را تغییر دهند و چه وقت نمی توانند، چه این که بتواند پاســخ دهد، و همچنین درباره گوناگونی های قدرت الزام ها، یا آن چه به افراد کما بیش آزادی می

دهد، نیز چنین است.»(همان، ۱۳۸)

«آرچر این بحث را مطرح می کند که عامل و ساخت از یکدیگر مجزا بوده و غیر قابل تقلیل به یکدیگرند، آرچر معتقد است کسانی که تلاش می نمایند تا مسئله رابطه فرد و جامعه را از طریق معرفی دیدگاه های روابط متقابل حل کنند، در واقع جدا بودن صفات و قدرت فرد و جامعه را انکار می کنند، از نظر او آنان به جای پرداختن به بازیگری فرد و جامعه در مقابل هم به بررسی انعکاس آنها در یکدیگر پرداخته اند.» (همان)

آرچر علیرغم اهمیتی که برای سطح واقعیت اجتماعی در نظر می گیرد، سطح کنش انسانی را طوری صورتبندی می کند که به هیچ عنوان قابلیت فروکاستن به سطح واقعیت اجتماعی برای آن وجود ندارد.

«کنشگران در ساختارها، ناگزیر، مقید و ملزم می شوند، ولی در مورد شکل معینی که خود الزامات می گیرند، می توانند تصمیمی بگیرند، کنش گران عاملان تغییرات تاریخی هستند، به رغم آن که کنش همواره در زمینه ساختاری از پیش شکل گرفته شروع می شود، چنین زمینه هایی ضرورتاً با استواری بهم تنیده نیستند و الگو وار فرصت هایی را در اختیار کنش گران می گذارند تا جهت پیشرفت را نوسازی کرده و تغییر دهند.»(همان، ۱۲۹-۱۳۰) «احتمال، تناقض و بنابراین نامحدود بودن ساختارها، مهارت ها، اندیشه و تلاش افراد (و سپس نامحدود بودن عاملیت) همه باری با نتایج پدیداری[1] دارند، چه ساختارها به شکلی، بازآفرینی بشوند یا دگرسانی بپذیرند و یا نپذیرند.»(همان، ۱۳۰-۱۳۱) آرچر نحوه تعامل بین دو سطح واقعیت اجتماعی و کنش انسانی را این طور به تصویر می کشد:

«علاقه اولیه ما به نظام فرهنگی، دقیقاً در رابطه دوجانبه آن با عاملیت انسانی قرار دارد، به این ترتیب که سیستم فرهنگی دارای خواص منظمی است که روی افراد تأثیر می گذارد، و از آن طرف، افراد نیز به این خواص منظم ساختاری شکل داده و یا آن را تغییر می دهند، در مورد اول از شرایط تأثیر ساختارها به روی افراد بحث می کنیم و در مورد دوم از پیامدهای تأثیر ساختارها (که افراد روی سیستم های فرهنگی ایجاد می کنند) صحبت می کنیم، ثنویت گرایی، به این معنا است که وقتی تأثیرات سیستم فرهنگی بر عاملیت انسانی را بررسی می کنیم، به نظر می رسد به هویتی مکانیکی قائل شده ایم، از سوی دیگر وقتی روی تولیدات فرهنگی تمرکز می کنیم، به نظر می رسد برای عامل ها به عنوان سازنده این تولیدات در مقابل رویکرد مکانیکی، هویتی قائل شده

1. emergent

ایم.»(آرچر، ۱۹۹۶ :۱۴۳)

«اندیشــه تکوینی[1] به دنبال ایجاد شــیوه های گوناگونی است که گذشته کنش را در اکنون مقید مــی کند و اینکــه چگونه همان کنش می تواند بر الزام ها تأثیر داشــته باشــد.»(پارکر؛۱۳۸۳؛۳۶-۱۳۷)؛«در حالی که تکوین شکل[2]، بر دگرگونی دلالت می کند، بر خلاف آن، ایستایی شکل[3]، بر عــدم تغییر حکایت می کند.»(ریتزر، ۱۳۸۶: ص ۷۱۰) «تکوین شــکل بر این دلالت می کند که کیفیــت های پدیدارشــونده ای وجود دارند که از کنش ها و کنش هــای متقابل که آن ها را به وجود می آورند، جدایی پذیرند. همین که ســاختارها پدیدار می شــوند، بر کنش و کنش متقابل تأثیر می گذارند و آن ها را تغییر می دهند. چشم انداز مبتنی بر تکوین شکل، به این فراگرد در گذشت زمان نظر دارد و به توالی ها و چرخه های بی پایان دگرگونی ســاختاری، دگرگونی های پیدا شده در کنش و کنش متقابل و تکمیل ساختاری توجه دارد.»(همان)

جوهــره نظریه تکوین آرچر به خوبی در این عبارت نمایان شــده اســت: «مهمترین مشــخصه این رهیافت این اســت که نظام ها در رابطه خود با توان مندی های عاملانه افراد در زمان می توانند معقول شــوند، بدون آن که واقعاً شــیئی واره شوند، اگر بخواهیم تحلیلی بیان کنیم، رابطه عاملیت و ساختار یک چرخش تاریخی بین محدودسازی عامل ها بوسیله ساختار و گسترش ساختار به وسیله عاملان کنش متقابل اســت، نظام ها هم می توانند علت و هم می توانند معلول باشــند، هم چنان که عاملیت انســانی می تواند چنین باشد، ثنویت گرایی تحلیلی به ناپایداری بستگی دارد.»(پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۳۱) «ســاختارها موجب الزام می شــوند، آن ها برنامه های عامل ها را با ایجاد هزینه های فرصت متفاوت برای افراد، الزام آور و توان مند می ســازند، در نتیجه برای کســانی که در وضع مساعد یا نامساعد نسبی شریکند، در تغییر یا ثبات، منافعی وجود دارد.»(همان، ۱۴۰) «ساختار با تعیین هزینه های فرصت برای عامل ها و عرضه آن ها با منطق موقعیتی به آن ها، عاملیت انسانی را مقید و محدود می کند، موقعیتی که ایشان را راهنمایی استراتژیک می کند.»(همان، ۱۴۳)

آرچــر بــه هنگام مطرح کردن آن چه نظریه اجتماعی رئالیســتی می نامد، تلاش می کند نشــان دهد چگونه علم اجتماعی مجبور اســت راهش را به دقــت در میان دو حد افراط، یکی راه خیانت، دیگری راه گمراهی، برگزیند. او می نویســد: «ما با ارائه هر گونه علم گرایی با قوانینی که گمان می رود تحت تأثیر اســتفاده ها و سوء استفاده هایی که ما از آزادی هایمان می کنیم، واقع نمی شود، به

1. morphogenetic imagination
2. morphogenesis
3. morphostatis

خود، و نیز به خوانندگان خود، خیانت می کنیم، زیرا این امر مسئولیت اخلاقی را بی معنا ساخته، عمل سیاسی را بی ارزش کرده و خوداندیشی را بیهوده می سازد. به همین ترتیب، ما با تظاهر به این که جامعه صرفاً آن چیزی است که ما می خواهیم آن گونه باشد، و آن گونه تصور شود، چه حال و چه هر زمان دیگری، یکدیگر را گمراه می کنیم.»(تریگ، ۱۳۸۴: ص ۳۴۲)

«نظریه اجتماعی رئالیستی بر آن است که واقعیت اجتماعی در واقع سطح نوخاسته ای است، که به دلیل موجودیت اش نمی توان آن را با فروکاستن به اجزای سازنده اش کاوید. وقتی فعالیت های هر یک از اعضای جامعه را توضیح می دهیم روایت درستی از جامعه ارائه نکرده ایم، صرف نظر از این که آن فعالیت ها چقدر برای ادامه حیات جامعه اساسی باشد.کنشهای آنان نمی تواند آن زمینه ای را که این کنش ها در آن رخ می دهد، توضیح دهد.»(همان، ۳۴۴) «این الزام وجود دارد که یا با دلایل و یا با علل شروع کنیم اما واقع گرایی تقسیم بندی بین عاملیت (دلایل، رویکرد درونی) و جامعه (علت ها، رویکرد بیرونی)را نمی پذیرد، من معتقدم تنها یک شرح وجود دارد: این که جامعه در ما وارد می شود اما ما می توانیم به آن واکنش نشان دهیم، بدون مرجع واقعیت هیچ چیزی که به آن واکنش نشان دهیم وجود ندارد، اما بدون واکنش ما، تنها یک اثر فیزیکی روی واقعیت داریم.»(آرچر، ۲۰۰۰: ص ۱۲-۱۳) چنانچه ملاحظه می شود روایت آرچر از نحوه تعامل بین ساختار و عاملیت در مواردی نزدیک به نظریه ساخت یابی گیدنز می شود با این تفاوت که آرچر جامعه را مفروض می گیرد.

در یک جمع بندی نظریه تکوین می توان اذعان نمود که این نظریه در مقابل نظریه ساختاربندی گیدنز، که به التقاط ساختار و کنش منجر می شود، از ثنویت گرایی تحلیلی بین ساختار و کنش حمایت می کند.خانم آرچر در مقاله(تکوین علیه ساختاربندی: درباره التقاط ساختار و کنش)، به این موضوع پرداخته است. دیدگاه آرچر هنگامی وضوح بیشتری می یابد که نگاهی به اصول مکتب فکری نزدیک به او یعنی(رئالیسم انتقادی)نیز داشته باشیم. روی بسکار[1]، بعنوان نماینده واقع گرایی انتقادی در مورد رابطه بین کارگزار و ساختار معتقد است:«علت ناکامی گیدنز و قائلان به اصالت ساختار و یا کارگزار، نه ناشی از نحوه بیان ارتباط ساختار-کارگزار، بلکه نتیجه فهم نادرست از ماهیت آنها است.ساختارگرایان، اراده گرایان وقائلان به نظریه ساختاربندی، ساختار و کارگزار را هستی هایی از یک نوع به شمارآورده اند، و همین اشتباه باعث شده به این نتیجه برسند که یکی می تواند تعیین کننده دیگری باشد، در حالیکه جوامع و عاملان هستی هایی هستند که

1. bhaskar

ماهیتا از یکدیگر متمایز اند و خصوصیاتی متفاوت از یکدیگر دارند.»(درستی، ۱۳۷۹: ص ۲۴۱-۲۴۲) در نظریــه آرچــر، دوواژه یگانگی(دوئیت)[1] وغیر یگانگی(ثنویت گرایی)[2]نیز می بایســت از هم تفکیک شــوند.بر اســاس واژه اول که مورد قبول کســانی مانند الیاس و گیدنز اســت، ســاختار و عاملیــت دوگانگی تلقی می شــود، به این معنا که هیچ کدام از ســاختار و عاملیت دارای ماهیت جداگانه ای نیســت و فقط به لحاظ روش شناســی آنها را از هم تفکیک می کنیم.واژه دوم که مورد قبول آرچر اســت، به این معنا اســت که ســاختار و عاملیت هر کدام به لحاظ هستی شناسی دارای هویت ویژه هستند.آرچر معتقد است که تا زمانیکه درک درستی نسبت به ماهیت جداگانه ساختار و عاملیت به دست نیاوریم، نمی توانیم بین آنها بدرستی رابطه برقرار کنیم.اهمیت ماهیت جداگانه قائل شــدن برای فرد و جامعه در این اســت که می توانیم تاثیرات علی متقابل فرد و جامعه را تبیین کنیم.«آرچر معتقد است چون ساخت از فاعل جدایی ناپذیر تلقی می شود، هیچ دریافتی از اینکه از آن بــه وجــود می آید یا خود حادث می شــود یا قبلا وجود داشــته یا در تاثیر علی از آن اســت به دست نمی دهد.»(زاهد، ۱۳۷۷: ص ۲۵۲) آرچر معتقد است «کسانی که می کوشند مساله رابطه فــرد و جامعه را از طریــق معرفی دیدگاههای روابط متقابل حل کننــد، در واقع جدا بودن صفات و قــدرت فــرد و جامعه را انکار می کنند، از نظر او، آنها به جای پرداختن به بازیگری فرد و جامعه در مقابل هم، به بررســی انعکاس آنها در یکدیگر پرداختــه اند.»(زاهد، ۱۳۷۷: ص ۲۵۰) «رویکرد آرچر می تواند هر نوع الزام پدیداری مقید و مشــروط ســاز کنش را شناسایی کند.»(پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۹۲) «برای تحقق و انجام شــدن، فرد پیش اجتماعی باید وجود داشته باشد.»(پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۹۷) آرچر معتقد اســت«وقتی که بطور تحلیلی ســاختار را از عاملیت جدا می کنیم زمانمند بودن را(نســبت به همزمانی)به رسمیت شــناخته ایم.»(آرچر، ۱۹۹۵: ص ۶۷) جدا کردن عامل و ساخت از یکدیگر، دقت تحلیل را افزایش می دهد، به این معنا که در هر مقطع تاریخی می توانیم شــدت و ضعف هر کدام از عاملیت و ســاختار را تشخیص دهیم(در این صورت جنبه واقع گرایانه بودن تحلیل رعایت شــده اســت)و در مرحله بعد می توانیم راهبردهایی را با توجه به شرایط واقعی موجود ارائه کنیم (در این صورت جنبه انتقادی بودن و مشــارکت در تغییر شــرایط موجود حفظ می شود) برای مثال در یک برهه زمانی بدلیل یک اتفاق تاریخی مانند جنگ و یا انقلاب در یک کشور، ساختارهای گذشته دچار فروپاشی شده اند و تا شکل گیری مجدد ساختارهای مورد نظر، عاملیت انســانی نقش برجســته ای می یابد، در ایــن موقعیت عاملان برای برپایی نظام ســاختاری مطلوب

1. duality
2. dualism

خود، می بایست اعمالی انجام دهند که نتیجه این اعمال در نهایت آنها را به هدف مطلوب رهنمون کنـد، آنهـا می توانند پیامدهای ناخواسـته کنش را پیـش بینی کنند و با عمل و یـا جلوگیری از یک عمل خاص، از آن پیامد ناخواسـته اجتناب کنند و یا به سـمت آن بروند؛ برعکس در جامعه ای که سـاز و کارهای اجتماعی در طی زمان قاعده مند و منضبط شده اند، عاملیت نفوذ و قدرت کمتری نسـبت به شرایط جامعه پیشین دارد، در این شرایط عاملیت انسانی می بایست برای انجام تغییر در سـاختارها، با توجه به منابعی که خود سـاختار در دسـترس آن قرار داده عمل کند تا به تدریج و در طی زمان بتواند رخنه هایی را در ساختار موجود ایجاد نماید.

یافته های تحقیق

در این قسمت، با استفاده از روش تطبیقی به بررسی نظریات زاهد، گیدنز و آرچر، از طریق پرسیدن ۵ سوال بنیادین از آنها در حوزه رابطه فرد و جامعه، می پردازیم.

مقایسه سطوح متناظر بین مفاهیم، در نظریات زاهد، گیدنز و آرچر:

۱. در تشکلات اجتماعی فرد و جامعه دارای چه خصوصیاتی هستند؟

زاهد: کنش افراد ایجاد کننده تغییر است، افراد با کنش خود اتفاقات تاریخی را به وجود می آورند، بر این مبنا فرد، زمان سـاز اسـت. زمینه اجتماعی(مکان)جنبش ها اسـت، امکانات وم حدودیت های آن، تسهیلات و نیز تنگناهایی برای کنش گران جنبش به وجود می آورد. ترکیبی از قابلیت های افراد و منابع اجتماعی، ایجاد جنبش را ممکن می سازد.

گیدنز: سـاختار هم میانجی و هم نتیجه کنش است، باید زندگی اجتماعی را بصورت مجموعه ای از فعالیت های جاری ببینیم که افراد انسانی انجام می دهند و هم زمان نهادهای بزرگتر را تولید می کنند. هر چه گسـتره زمانی-مکانی نظام اجتماعی بیشـتر باشد، یعنی هر چه نهاد آن در زمان و مکان وسیع تری قرار گرفته باشد، در مقابل تغییرات و تأثیراتی که فرد عامل، خواهان به وجود آوردن آن است، مقاوم تر خواهد بود. این حالت به معنی ایجاد محدودیت در حین توان مند نمودن است. گسـتره زمان-مکان برخی از امکانات را از حیطه عمل انسـان می گیرد و در همان حال، مقدورات دیگری را ایجاد می کند.

آرچر: ساختارها موجب الزام می شوند، آن ها برنامه های عامل ها را با ایجاد هزینه های فرصت متفاوت برای افراد، الزام آور و توان مند می سازند، در نتیجه برای کسانی که در وضع مساعد یا نامساعد نسبی شریکند، در تغییر یا ثبات، منافعی وجود دارد. عاملیت، به عامل هایی پیوسته و بسته است که

به طور ســاختاری تحدید کننده و شــرط آلودند، یعنی مستقل نمی توانند عمل کنند، و در هر صورت مشــروط و منوط به عامل های ســاختاری هستند.کنش گران در ســاختارها، ناگزیر، مقید و ملزم می شوند، ولی در مورد شکل معینی که خود الزامات می گیرند، می توانند تصمیمی بگیرند.

ســطوح متناظر:(کنش افراد/زمینه اجتماعی) (عاملیت/گستره زمانی-مکانی نظام اجتماعی) (عامل/ساختار)

در هرسه نظریه برای عامل انسانی و ساختار اجتماعی، ویژگی هایی مشترک در نظر گرفته شده است.

۲. چرا از فردگرایی و جمع گرایی یکسونگرانه می بایست دوری کرد؟

زاهد:اگــر تاریخ را مرور کنیم نقش افراد مشــهور مرتباً بحث شــده اســت، آن ها بــا رفتار در زمینه اجتماعی خود، با توجه به امکانات و محدودیت های زمان شــان عمل نموده اند، اگر نقش افراد را ندیده بگیریم ممکن نیست بتوانیم وقایع را توضیح دهیم، اما اگر شرایط اجتماعی را نادیده بگیریم، تاریخ به صورت صفحات بی پایانی از داســتان سرائی در مورد افسانه های افراد معروف در خواهد آمد، فرد خواص خود را دارد و جامعه نیز با خصلت مندی های خویش وجود دارد.

گیدنز:جامعه صرفاً انبوهی از فعالیت ها در ســطح خرد نیســت و از طرف دیگر فقط در سطح کلان قابــل مطالعــه نمی باشــد، تحلیل خرد و کلان هر دو ناقصند و این کــه همواره یکی از این دو مورد استفاده قرار می گیرد ناشی از فرض تقابل و تمایز میان عاملیت و ساختار است.

آرچر: ما با ارائه هر گونه علم گرایی با قوانینی که گمان می رود تحت تأثیر اســتفاده ها و ســوء اســتفاده هایی که ما از آزادی هایمان می کنیم، واقع نمی شــود، به خود، و نیز به خوانندگان خود، خیانت می کنیم، زیرا این امر مســئولیت اخلاقی را بی معنا ساخته، عمل سیاسی را بی ارزش کرده و خوداندیشی را بیهوده می سازد. به همین ترتیب، ما با تظاهر به اینکه جامعه صرفاً آن چیزی است که ما می خواهیم آن گونه باشــد، و آن گونه تصور شــود، چه حال و چه هر زمان دیگری، یکدیگر را گمراه می کنیم.

سطوح متناظر:(افراد/شرایط اجتماعی)(خرد/کلان)(مسئولیت اخلاقی انسانها/جامعه)

زاهد، گیدنز و آرچر، هر سه به ضعف یک جانبه گرایی در تبیین رابطه فرد و جامعه آگاه هستند و در صدد حفظ هم زمان فرد و جامعه در نظریه اجتماعی هستند.

۳. رابطه بین فرد و جامعه در یک تشکل اجتماعی به چه صورت است؟

زاهد:به جای قائل شدن به رابطه علی و تعیین اولویت ها برای تبیین ساختار و عاملیت، می بایست

به تأثیر و تأثر متقابل فرد و جامعه بر روی همدیگر اهمیت دهیم.

گیدنز:خواص ساختاری هم میانجی و هم محصول کردارهای اجتماعی هستند.

آرچر:فرهنگ، توسط عاملیت انسانی ساخته شده است اما هر شکلی از کنش متقابل اجتماعی، از فرهنگ گرفته شده است.

سطوح متناظر:(تأثیر و تأثر متقابل) (میانجی و محصول) (سازنده و ساخته شده)

زاهد، گیدنز و آرچر هر سه به تأثیر و تأثر بین فرد و جامعه قائل هستند.

۴. آیا فرد و جامعه از یکدیگر متمایزند یا به یکدیگر متصلند؟

زاهد:وقتی فاعل، روابط و شـرائط اجتماعی را سـه بعد از یک چیز در نظر بگیریم دیدگاه تازه ای پیدا می کنیم.

گیدنز:سـاختار و عاملیت دو روی یک سـکه هسـتند، هنگامی که از یک طرف به نحوه عمل جامعـه نـگاه می کنیم، کنش گران و اعمال آن ها را می بینیم و هنگامی که از طرف دیگر به آنها می نگریم، ساختارها را می بینیم.

آرچر:برای تبیین درست ساختار و عاملیت می بایست بتوانیم آن ها را از یکدیگر تفکیک کنیم.

سـطوح متناظر:(فاعل/شـرایط اجتماعی) (ساختار/عاملیت) (سـاختار/عاملیت)؛ روابط در نظریه دکتر زاهد، سطح متناظری در دیگر نظریات ندارد.

بر این اساس، از منظری می توانیم نظر زاهد و گیدنز را در ذیل دوگانگی فرد و جمع قرار دهیم با این تفاوت که زاهد سـه بعد را تشـخیص مـی دهند و گیدنز دو بعد؛ اما نظـر آرچر با نظر گیدنز به صراحت تفاوت دارد، زیرا آرچر معتقد اسـت برای تبیین درسـت سـاختار و عاملیت می بایست بتوانیم آن ها را از یکدیگر تفکیک کنیم و بنابراین به ثنویت گرایی روی می آورد، در حالی که گیدنز هر گونه تمایز گذاری را نادرسـت می داند؛ در مقابـل زاهد می گوید: می توانیم بین فرد، جامعه و روابط بین شـان تمایز قائل شـویم اما این سه در هر تشـکل اجتماعی از یکدیگر غیر قابل تفکیک هسـتند، نظرزاهد و آرچر در اینکه امکان تمایز تحلیلی بین فرد و جمع وجود دارد، دارای اشـتراک اسـت، هر چند آرچر به ضرورت تمایز گذاری برای انجام تبیین صحیح اشاره می کند در حالی که زاهد تنها به امکان این تمایز گذاری می پردازد اما می توان اصالت دادن زاهد به هر سـه بعد (فرد-رابطه-جمع) و حقیقی و عینی محسـوب کردن آن ها را بـه معنای ضرورت تمایز گذاری بین ابعاد سه گانه گرفت، بنابراین نظریه زاهد از جهتی به گیدنز نزدیک می شود و از جهات دیگری به آرچر.

۵. چگونـه فـرد و جامعـه بصورت دو جانبه حفظ می شـوند (بدون اینکـه در یکدیگر منحل گردند)؟

زاهد: غلبه ننمودن یکی بر دیگری به یک حائل نیاز دارد و اثرگذاری بر یکدیگر بدون حل شدن در هم نیز باید از طریق یک رابطه مستقل انجام پذیرد، وجود همین عنصر سوم، موجب حفظ اصالت فرد و اصالت جمع، ضمن داشتن تأثیر و تأثر متقابل بر یکدیگر می شود.

گیدنز: صراحتی در این مورد ندارد اما می توان در عناصری مانند نظام اجتماعی، زمان و مکان، نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، عامل حفظ کننده ساختار و عاملیت را شناسایی کرد.

آرچـر: صراحتـی در این مورد نـدارد اما می تـوان در عنصری مانند زمان، عامـل حفظ کننده ساختار و عاملیت را شناسایی کرد.

زاهـد بر وجود عامل ارتباطی در نظریه خود، به صراحت اشـاره مـی کند و جایگاه آن را نیز در کنـار فرد و جمع مشـخص می کنـد: توجه به (روابط) جهـت و اهداف جنبش هـای اجتماعی را نشـان مـی دهد، تأکید بر جامعه به ما زمینـه اجتماعی که جنبش در آن اتفاق افتاده اسـت و آثار و تبعات اجتماعی آن را می نمایاند، و مطالعه فاعلین به ما می گوید چه کس یا کسـانی جنبش های اجتماعـی را بـه وجود آورده انـد، در مقابل در نظر گیدنز و آرچر صراحتـی بر در نظر گرفتن عنصر ارتباطی در تبیین صحیح ساختار و عاملیت دیده نمی شود و می توان کلماتی را معادل با ارتباط در نظر گرفت، در نظریه گیدنز زمان و مکان، نظام اجتماعی یا نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، می تواند این نقش را ایفا کند.

برای مثال در مورد نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، گیدنز می گوید:کنش های خودآگاه و ناخودآگاه افراد می تواند نتایج ناخواسـته ای داشـته باشـد، بطوری که گاهی این نتایج ناخواسته می تواند به شرایط ناآگاهانه کنش بدل شود، هم چنین نتایج ناخواسته بعضاً ممکن است در آینده، بازتولید سـاختاری شـرایط کنش را فراهم کند و موجب تداوم کنش در آینده شود؛ دیمومت زندگی روزمـره همچـون جریانـی از کنش نیت مند رخ می دهـد اما کنش ها پیامدهای ناخواسـته دارند، پیامدهای ناخواسـته ممکن اسـت به طور منظم بازخوردهایی داشته باشـند و شرایط ناشناخته ای برای کنش های بعدی پدید آورند.می توان گفت گیدنز، نتایج ناخواسـته و شـرایط نادانسته کنش را در واقع به عنوان یک عنصر میانجی بین ساختار و عاملیت قرار می دهد، اما در این مورد، تصریحی در کار گیدنز وجود ندارد.آرچر نیز زمان را بعنوان یک عنصر اساسـی وارد تبیین ساختار و عاملیت می‌کنـد: نظام ها در رابطه خـود با توان مندی های عاملانه افراد در زمان می توانند معقول شـوند، بدون آن که واقعا شـیئی واره شـوند، اگر بخواهیم تحلیلی بیان کنیم، رابطه عاملیت و سـاختار یک

چرخش تاریخی بین محدودسازی عامل ها بوسیله ساختار و گسترش ساختار بوسیله عاملان کنش متقابل است، در اینجا آرچر علاوه بر عاملیت و نظام، عامل سوم یعنی زمان را تشخیص می دهد، امـا او نیز مانند گیدنز بر اینکه نقـش و جایگاه این عامل ارتباطی در میانجی گری بین فرد و جامعه چه می تواند باشد، توضیح صریحی ندارد.

نتیجه‌گیری

مفروضـات پایـه ای ایـن مقاله مبنی بر : الف) بـرای حفظ فرد و جامعه در نظریـه اجتماعی، فقط کنـار هـم قـرار دادن آنها به حل مسـأله نمی انجامد. و ب) بـرای حفظ فرد و جامعه، می بایسـت سازوکارهایی را طراحی کرد، تا این مکانیسم ها هم نحوه رابطه فرد و جامعه را به خوبی نشان دهند و هـم نحـوه تعامل فرد و جامعه را مشـخص کند، بـه گونه ای که این تعامل منجـر به غلبه یکی بر دیگری نشود، باعث گردید که در این مقاله از نظریاتی که سازوکارهایی را برای تبیین تعاملات فرد و جامعه، طراحی کرده اند، بهره برداری نمائیم .

" گیدنز" با عناصری مانند زمان و مکان، نظام اجتماعی و یا نتایج ناخواسـته و شـرایط نادانسته کنش، " آرچر"، با اسـتفاده از عنصر زمان، و" زاهد"، با اصالت قائل شـدن برای رابطه، و معرفی آن بـه عنوان یک عنصر فرهنگی که نقش جهت دهندگی را در یک تغییر اجتماعی بر عهده دارد، نحوه تعاملات بین دو سطح عاملیت و ساختار را نشان می دهند، در این دسته، تنها زاهد، با اصالت قائل شـدن برای(فرد-جمع-رابطـه)، بصورت آگاهانه نقش و جایگاه هر یـک از این عوامل را در نظریه اجتماعی روشـن کرده اسـت، از آنجا که در نظریه زاهد به هر سه این عوامل اصالت داده شده، لذا می توان:

۱)خصوصیات هر کدام از این عناصر را شناسایی کرد.

۲)شکل ویژه ای که این عوامل در هر برهه تاریخی می گیرند را نشان داد.

۳)بدلیل اصالت داشتن هر سه بعد، از غلبه یکی بر دیگری جلوگیری نمود زیرا هر کدام از این عوامل انجام دهنده نقشی هستند که دیگر عوامل نمی توانند آنها را انجام دهند.

۴)از ابهام در نظریه آن طور که در نظریه گیدنز و آرچر دیده می شـود، جلوگیری نمود. با این توضیح که در نظریه گیدنز به این دلیل که او صراحتی در بکار بردن عنصر رابطه ای ندارد، نمی توان سـوال کرد که آیا وقتی پس از شـکل گیری شـرایط سـاختاری که در نتیجه نتایج ناخواسـته کنش بوجود می آید، کنش چه شـکلی به خود می گیرد؟ آیا تابع محض شرایط سـاختاری می شـود و یا اینکه کنش گر باز هم دارای آزادی هست؟، در نظریه آرچر نیز به

این دلیل که عنصر زمان در سطحی فلسفی باقی مانده و دقیقاً برای فهم مناسبات اجتماعی بکار گرفته نشـده، مشـخص نیسـت در چه زمانی عامل ها به وسیله سـاختار محدود می شـوند؟ و یا در چه زمانی ساختارها بوسیله عاملان گسترش می یابند؟، در نظریه زاهد، به این دلیل که ایشان به صراحت نقش و جایگاه هر یک از عوامل را ذکر کرده اند، می توان در سطح تجربی بخوبی سهم هر یک از عوامل را نشان داد و از تأثیر و تأثرات فرد و جامعه بر یکدیگر بدون این که منجر به غلبه یک عنصر بر دیگری شـود، سـخن گفت. باتوجه به این توضیحات، مقدمات دسـتیابی به یک نظریه اجتماعی جامع تر در مورد تبیین فرد و جامعه را در دو دسته کلی به این صورت قرار می دهیم:

۱)کشـف سازوکارها و یا مکانیسم هایی که هم با فرد و هم با جامعه در ارتباط هستند، در این دسته از مکانیسم هایی چون نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، زمان، فرهنگ و ایدئولوژی نام بردیم.

۲)کشـف خصوصیات حاکم بر فرد و جامعه در جهت رسیدن به یک تبیین همه جانبه در مورد آن.

پیشـنهاد می شـود برای رسـیدن به یـک نظریه جامع تر در ایـن باره، یک پارادایم شناسـی در هردو زمینه انجام شـود، به این معنا که انواع سـازوکارها و مکانیسم های ارتباطی، شناسایی و طبقه بندی شـوند و همچنین صور بنیانی حاکم بر فرد و جامعه نیز شناسـایی شـده و طبقه بندی گردد، همچنین به نظر می رسـد نظریه زاهد، مسـتعد ترین نظریه در هر دو زمینه اسـت، به دلیل این که ایشـان با استفاده از منطق سیسـتمی دقیقاً جایگاه هر پدیده را شناسـایی کرده و عوامل تأثیرگذار را بـر طبـق این منطق تشـخیص داده اند، از آن جا که این پارادایم شناسـی در هر دو زمینه تا کنون در نظریه اجتماعی صورت نگرفته اسـت، مکانیسـم های ارتباطی و همچنیـن خصوصیات حاکم بر فرد و جامعه، بصورت پراکنده شناسـایی می شوند، در واقع قبل از انجام این پارادایم شناسی، تمام فعالیت ها در زمینه تبیین فرد و جامعه در مرحله پیش از نظریه قرار می گیرند و تنها دربردارنده مواد خامی هستند که می توانند در مرحله ساخت نظریه مورد استفاده قرار گیرند.

منابع

- اسـمیت، فیلیـپ(۱۳۸۳)، **درامـدی بـر نظریه فرهنگـی**، ترجمه حسـن پویان، تهـران. دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- پارکر، جان(۱۳۸۳)، **ساختاربندی**، ترجمه امیر عباس سعیدی پور، تهران. انتشارات اشیان.
- پیرسون، کریستوفر(۱۳۸۰)، **گفت و گو با انتونی گیدنز(معنای مدرنیت)**، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران. انتشارات کویر.
- تریگ، راجر(۱۳۸۴)، **فهم علم اجتماعی**، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران نشر نی.
- جلائـی پور، حمیدرضا(۱۳۸۷) و جمال محمدی، **نظریه های متاخر جامعه شناسـی**، تهران نشر نی.
- حاجی حیدری، حامد(۱۳۸۸)، **انتونی گیدنز(مدرنیت.زمان.فضا)**، تهران نشر اختران.
- درسـتی، احمـد(۱۳۷۹)، «**دیدگاههای مختلف جامعه شـناختی درباره مسـاله کارگزار و عاملیت**»؛نشریه علوم سیاسی، سال سوم، شماره دوازدهم.
- ریتزر، جورج(۱۳۸۶)، **نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران انتشارات علمی.
- زاهدزاهدانی، سید سعید(۱۳٦۷)، «**نگرشی اجتماعی به اصول دین در اسلام**»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره چهارم، شماره اول
- ــــــــــــــــ (۱۳٦۹)، «**رابطه فرد و جامعه: مقایسـه دو دیدگاه**»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره پنجم، شماره دوم
- ــــــــــــــــ (۱۳۷۰)، **مبانی روش تفکر اجتماعی در اسـلام**، شـیراز. موسسه انتشارات بهینه.
- ــــــــــــــــ (۱۳۷۰الف)، **طرحی نو در علوم اجتماعی**، شیراز. موسسه انتشارات بهینه.
- ــــــــــــــــ (۱۳۷۷)، «**نظریه ای ترکیبی در مورد جنبش های اجتماعی**»، فرهنگ، اندیشه سیاسی ۲۷-۲۸
- ــــــــــــــــ (۱۳۸۰)، **بهائیت در ایران**، تهران مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ــــــــــــــــ (۱۳۸۱)، **جنبش های اجتماعی معاصر ایران**، تهران نشـر کتاب طه.
- ــــــــــــــــ (۱۳۸۷)، **نظریـه ای در مـورد جنبـش هـای اجتماعی،**

کرسی‌های نظریه‌پردازی، دانشگاه شیراز، داوران: دکتر حمید احمدی، دکتر غلامرضا جمشیدی‌ها و دکتر عیوضی

- ـــــــــــــــــــ (۱۳۹۰)، دکتر جاجرمی زاده و دیگران«**چیستی و چگونگی فرهنگ پایه اسلامی وسکولار**»، دانشگاه شیراز و دانشگاه پیام نور شیراز
- ســایر، آندرو(۱۳۸۵)، **روش در علوم اجتماعی:رویکردی رئالیســتی**، ترجمه دکتر عماد افروغ، تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کرایب، یان(۱۳۷۸)، **نظریه اجتماعی مدرن**، ترجمه عباس مخبر، تهران. نشر اگاه.
- کسل، فیلیپ(۱۳۸۳)، **چکیده اثار انتونی گیدنز**، ترجمه حسن چاوشیان، تهران. نشر ققنوس.
- گیدنز، آنتونی(۱۳۷٦)، **جامعه شناسی**، ترجمه منوچهر صبوری، تهران. نشر نی.
- ـــــــــــــ(۱۳۷۸)، **سیاســت، جامعه شناسی و نظریه اجتماعی**، ترجمه منوچهر صبوری، تهران. نشر نی.
- ـــــــــــــ(۱۳۸٤الــف)، **چشــم اندازهای جهانی**، ترجمــه و مقدمه محمد رضا جلائی پور، تهران. نشر طرح نو.
- ـــــــــــــ(۱۳۸٤ب)، **مســائل محوری در نظریه اجتماعی**، ترجمه دکتر محمد رضایی، تهران.انتشارات سعاد.
- مطهری، مرتضی(بی تا)، **جامعه و تاریخ**، تهران. انتشارات صدرا.
- مقدس، علی اصغر و حســین قدرتی(۱۳۸۳)، «**نظریه ســاختاری شدن انتونی گیدنز و مبانی روش شــناختی آن**»، مجله علوم اجتماعی دانشــکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد.

منابع لاتین

- Archer Margaret (1986) culture and agency ،Cambridge University Press.
- Archer Margaret ،(1995)Realist Social Theory :The Morphogenetic Approach، Cambridge University Press.
- Archer ،Margaret ،(2000)being human: the problem of agency ،Cambridge University Press.
- Craib ،Ian ،(1992)Anthony Giddens، Routledge.
- Giddens ،Anthony ،(1979) ،CENTRAL PROBLEMS IN SOCIAL THEORY، THE MACMILLAN PRESS LTD، FIRST EDITION 1979 ،LONDON.

- Giddens ،Anthony ،(1986) ،The Constitution of Society ،University of California Press.
- Giddens Anthony ،Jonathan turner ،(1987)social theory today ،Stanford University press.
- Peter ،Berger ،(1963)invitation to sociology harmondsworth Middlesex England.